



درس قواعد فقهیه استاد حاج سید مجتبی نورمفیدی

تاریخ: ۲۹ شهریور ۱۴۰۴

مصادف با: ۲۷ ربیع الاول ۱۴۴۷

جلسه: ۱

موضوع کلی: قاعده نفی ظلم

موضوع جزئی: مقدمات - ۱. اهمیت قاعده - ۲. عنوان قاعده

«الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله الطاهیرین و اللعن علی اعدائهم اجمعین»

مقدمات

موضوعی که برای این مرحله از بحث قواعد فقهی انتخاب شده و عنوان قاعده‌ای که مدنظر است، قاعده نفی ظلم است. ما در سال‌های ابتدایی که بحث قواعد فقهی را شروع کردیم، به تفاوت‌های قاعده فقهی و قاعده اصولی و به تعبیر دیگر ضابطه قاعده فقهی پرداخته‌ایم، لذا وارد آن بخش نمی‌شویم؛ چون اگر بخواهیم به این مسئله بپردازیم، با توجه به اینکه نسبتاً مبسوط‌تر وارد مباحث می‌شویم، خیلی وقت گرفته می‌شود. بنابراین گمان می‌کنم که این بخش را به خود حضرات واگذار کنیم. حتماً در گذشته اجمالاً این موضوع را یا مطالعه کرده‌اید یا در درس‌ها مطرح شده که ضابطه قاعده فقهی چیست و چه تفاوت‌هایی بین قواعد اصولی و قواعد فقهی وجود دارد و آراء و انظار مختلف در این باره کدام است. برای مطالعه هم می‌توانید به بحث‌های گذشته ما یا منابع دیگری که وجود دارد، مراجعه کنید. به هر حال ما فرصت اینکه بخواهیم تفصیلاً به این مسئله بپردازیم را نداریم.

۱. اهمیت قاعده

ما با صرف نظر از تعریف قاعده فقهی و ضابطه آن، می‌خواهیم از یکی از قواعد فقهی که به مرور در کانون توجهات قرار گرفته، چه در محافل علمی اعم از حوزه و دانشگاه و چه در مقام استنباط و فتوا بحث کنیم. البته نه لزوماً در میان مراجع، بلکه در میان کسانی که به زعم خودشان از قوه اجتهاد و استنباط برخوردارند، سعی می‌کنند از این قاعده استفاده کنند. لذا قاعده دارای اهمیت است. این اهمیت هم به لحاظ تأثیری است که در احکام دارد و هم به لحاظ نیاز و ابتلاء زمانه به آن و تأثیری که در احکام می‌تواند داشته باشد یا حداقل یک مسیر تازه‌ای را برای استنباط احکام فراهم کند. مهم‌تر از همه اینها، پرسش‌ها و چالش‌هایی است که نسبت به احکام دینی وجود دارد و این قاعده به زعم بعضی می‌تواند به آن پرسش‌ها و چالش‌ها پاسخ بدهد یا می‌تواند به رفع نیازهای جامعه امروز کمک کند و چه بسا بعضی از نگاه‌های نادرست را تصحیح و ترمیم کند. فعلاً من نمی‌خواهم راجع به این مسئله، داوری و قضاوت و ارزیابی داشته باشم؛ فقط می‌خواهم عرض کنم که بحث از این قاعده، از جهات متعدد دارای اهمیت است؛ هم از حیث آثاری که دارد و هم از حیث نیاز و ابتلاء بشر امروز به آن که این بحث را ضروری‌تر می‌کند، هم به جهت اینکه عاملی است برای جلب توجه جامعه جهانی به این امر. اینها جهات کلی است؛ اگر بخواهیم آثار این قاعده را هم ذکر کنیم که آن هم یکی از اموری است که اهمیت این قاعده را آشکار می‌کند که خود آن یک بحث مبسوط و جداگانه‌ای دارد.

سؤال: می‌توانید نمونه‌ای ذکر کنید؟

استاد: من نمی‌گویم بعضی گمان می‌کنند که اینطور است. مثلاً مشکلاتی که از قبل فرزندخواندگی در خانواده‌ها پیش می‌آید، به نظر برخی با این قاعده قابل حل است. یعنی مثلاً کسی را به عنوان فرزند بزرگ می‌کنند، حالا چه دختر و چه پسر. غیر از مسئله محرمیت و نوع مناسبات و حجاب، بعضی از آقایان و فقها معتقد بودند که با توجه به قاعده نفی ظلم، ما می‌توانیم تمام حقوق و آثاری که برای فرزند اصلی و حقیقی بار می‌شود را به فرزندخوانده هم بار کنیم. اینکه آیا استناد به این قاعده درست است یا نه، این را کار نداریم؛ این را بعداً بحث می‌کنیم. می‌خواهیم بگوییم عده‌ای گمان می‌کنند که بالاخره با کمک این قاعده، خیلی از مسائل را می‌توان حل کرد. این در مسئله دیه هست، در نفقه هست؛ شاید بخش زیادی مربوط شود به همان تفاوت‌هایی که میان زن و مرد است. نمونه اینجا زیاد وجود دارد.

۲. عنوان قاعده

عنوان بحث ما قاعده نفی ظلم است. از این قاعده گاهی با عنوان عدالت و گاهی با عنوان نفی ظلم یاد می‌کنند. شما نوشته‌هایی که در این باره منتشر شده، اعم از کتاب یا مقاله یا حتی نشست‌های علمی، سخنرانی‌ها و امثال اینها را ملاحظه کنید؛ بعضاً عنوان قاعده عدالت را استعمال می‌کنند و بعضاً عنوان قاعده نفی ظلم را. آیا این دو قاعده یکی است؟ عدالت با نفی ظلم مفهوماً مساوی است یا نسبت اینها، نسبت تساوی نیست؟ این پرسشی است که ما نمی‌خواهیم به تفصیل وارد آن شویم، ولی لازم است که اشاره اجمالی داشته باشیم.

ممکن است گفته شود بین عدالت و ظلم یک عنوان سوم می‌توان تصویر کرد؛ یعنی یک چیزی نه عدالت باشد و نه ظلم. من دیده‌ام که بعضی به این مطلب ملتزم شده‌اند که ممکن است کار یا فعل یا عملی نه عدالت باشد و نه ظلم؛ یک وقت هم ممکن است کسی ادعا کند که ما حد وسط بین ظلم و عدالت نداریم؛ یک چیزی یا عادلانه است یا ظالمانه.

اگر ما گفتیم حد وسط بین ظلم و عدالت وجود ندارد و همه امور و افعال و کارها، یا عادلانه است یا ظالمانه، طبیعتاً نسبت بین عدالت و نفی ظلم می‌شود نسبت تساوی. نفی ظلم بُعد سلبی یک حقیقت است؛ عدالت بُعد ایجابی آن است. صرف نظر از قاعده بودن اینها یکی جنبه سلبی دارد و دیگری جنبه ایجابی. شما فرض کنید می‌گویید سفیدی و عدم سفیدی؛ اینها متناقضین هستند و شق ثالثی بین متناقضین قابل تصویر نیست. اینجا هم می‌گوییم عدالت و نفی عدالت، عدالت و عدم عدالت. اگر ما گفتیم عدم عدالت مساوی با ظلم است، طبیعتاً نسبت اینها تساوی است.

سؤال:

استاد: می‌گوییم عدم ظلم یا نفی ظلم می‌شود همان عدالت؛ وقتی می‌گوییم نقیض عدالت عبارت از عدم عدالت است یا به تعبیر دیگر ظلم، آن وقت عدم عدم عدالت هم خود عدالت است. شما عدم عدالت را بردارید و به جای آن ظلم بگذارید؛ عدم ظلم می‌شود همان عدالت. لذا از نظر مفهومی، مساوی هستند.

این در صورتی است که ما حد وسطی بین عدالت و ظلم قائل نباشیم. اما اگر کسی گفت یک کاری می‌تواند ظالمانه نباشد اما در عین حال عادلانه هم نباشد، نفی ظلم به معنای عدالت نخواهد بود؛ چون ممکن است چیزی ظلم نباشد و عدالت هم نباشد. لکن التزام به اینکه یک حقیقتی نه ظلم باشد و نه عدل، مشکل است؛ کسانی که می‌گویند ما حد وسط بین ظلم و عدالت داریم، معتقدند بسیاری از کارهایی که انسان انجام می‌دهد، مباحاتی که مرتکب می‌شود، انتخاب‌هایی که در زندگی روزمره دارد، نه

عدل است نه ظلم، آیا اساساً اینها را می‌توانیم داخل در این تقسیم‌بندی کنیم؟ شما اینجا نشسته‌اید؛ مثلاً اگر می‌ایستادید ... کارهای جاری و معمول که انسان انجام می‌دهد، این کارها لزوماً یا منطبق بر عدالت است یا ظلم؟ نمی‌شود یک کاری نه ظلم باشد و نه عدل؟ یعنی من از شما این سؤال را می‌پرسم که حد وسط بین ظلم و عدالت قابل تصویر است یا نه؟ در دو مرحله دقت کنید؛ یک وقت می‌گوییم عقلاً ممکن نیست و اصلاً امکان عقلی را نفی می‌کنیم؛ یک وقت امکان عقلی را نفی نمی‌کنیم ولی می‌گوییم عقلاً این چنین نیست که یک چیزی نه ظلم باشد و نه عدل.

سؤال:

استاد: ما برای اینکه ببینیم این عناوین در چه قلمرویی گسترش دارد و چه چیزهایی را شامل می‌شود، در درجه اول باید تعریف‌مان را از عدالت و ظلم مشخص کنیم. این بستگی مستقیم به این مطلب دارد؛ ممکن است بر طبق برخی از تعاریف، مخصوصاً تعاریف اصطلاحی، بتوانیم حد وسطی بین ظلم و عدل در نظر بگیریم. اما بر طبق برخی از تعاریف، نمی‌توانیم عنوان سومی را میانه ظلم و عدل به رسمیت بشناسیم. به هر حال من باید یک اشاره اجمالی به تعاریفات کنم؛ آن وقت بعد از آن می‌توانید پاسخ این پرسش را پیدا کنید.

پس بعد از بحث از اهمیت قاعده که اشاره اجمالی بدان کردیم، به این مطلب پرداختیم که قاعده عدالت و قاعده نفی ظلم دو تعبیر هستند؛ منتها بعید نیست که اینها دو تعبیر از یک حقیقت باشند با این تفاوت که یکی ناظر به وجه ایجابی آن و دیگری ناظر به وجه سلبی آن است. اینکه ما بخواهیم اینها را یک مفهوم بدانیم یا نه، بستگی به این دارد که تعریف ما از عدالت و ظلم چه باشد و اینکه آیا ما حد وسطی میان عدالت و ظلم بتوانیم تصویر کنیم یا نه.

عده‌ای معتقدند قاعده عدالت در مقام اثبات حکم است و قاعده نفی ظلم در مقام سلب حکم است. یعنی یکی به بُعد ایجابی کار دارد و دیگری به بُعد سلبی. با قاعده عدالت می‌توان حکمی را ثابت کرد اما با قاعده نفی ظلم، تنها می‌توانیم بگوییم حکم ظالمانه وجود ندارد. قاعده عدالت و قاعده نفی ظلم، هر دو از یک حقیقت حکایت می‌کنند؛ اما در عین حال با اینکه از یک حقیقت حکایت می‌کنند، قاعده عدالت اثبات حکم می‌کند و قاعده نفی ظلم، حکم را نفی می‌کند. این درست است یا نه؟

همانطور که انظار در آن مورد مختلف است و عده‌ای این دو مفهوم را نقیض هم می‌دانند و عده‌ای می‌گویند نقیض نیستند، اینجا هم همین اختلاف هست؛ طبیعتاً بخشی از آنچه که در این بحث به آن پرداخته می‌شود، متأثر از پاسخ آن پرسش است ولی نه تماماً. اما اینکه قاعده نفی عدالت و قاعده نفی ظلم، دو قاعده است یا یک قاعده؛ این سؤال دیگری است که ما بعداً به آن می‌پردازیم. فقط خواستم بگویم از پرسش‌هایی که در بدو امر، حداقل باید به آن توجه کرد تا در خلال بحث به آن پاسخ داده شود، این است که ما گاهی می‌شنویم قاعده عدالت و گاهی می‌شنویم قاعده نفی ظلم؛ آیا اینها دو قاعده است یا یک قاعده؟ اگر گفتیم دو قاعده است، طبیعتاً هر کدام احتیاج به مستندات خاص خود دارد و قلمرو هر کدام باید معلوم شود. مهم‌تر از همه، ادله اینهاست؛ آیا می‌توانیم این قاعده را به دلایل معتبر استناد بدهیم یا نه؛ یعنی آیا این قاعده معتبر و قابل قبول است یا نه؟ مثل قاعده عدل و انصاف و برخی قواعد دیگر؛ عده‌ای می‌گویند قاعده عدل و انصاف، قاعده فقهی نیست و هیچ دلیل معتبری بر آن وجود ندارد؛ عده‌ای هم این را پذیرفته‌اند، با اینکه ماهیتاً غیر از قاعده عدل است؛ قاعده عدل و انصاف اصلاً قاعده دیگری است و مورد آن متفاوت است. ما الان در مقام بحث تفصیلی و مبسوط از نسبت و رابطه این دو قاعده نیستیم و

این بعداً با توضیحات بیشتر معلوم خواهد شد. فقط خواستم عنایت بفرمایید که اصطلاحاً دو تعبیر وجود دارد: قاعده عدالت و قاعده نفی ظلم. ولی اینکه آنچه که موضوع بحث ماست، قاعده نفی ظلم است؛ حالا یکی بودن یا نبودن، آثار و بعضی از مسائل مرتبط با قاعده عدالت و نفی ظلم را بعداً بیان خواهیم کرد.

اینها نکاتی است که در بدو امر به روشن شدن موضوع بحث کمک می‌کند؛ یکی از اموری که لازم است بدان پرداخته شود، مفهوم‌شناسی عدالت است. این بحث خودش یک بحث مفصلی است؛ اینکه ما می‌گوییم قاعده عدالت یا قاعده نفی ظلم، اصلاً ظلم یعنی چه؟ چرا وارد این موضوع می‌شویم؟ عرض کردم که نکاتی وجود دارد که اگر اینها معلوم نشود، ممکن است به بیراهه برویم. من یکی از تلاش‌هایم در بحث‌ها، تعیین چهارچوب‌های آن بحث و تعیین حدود بحث است؛ این خیلی به ما کمک می‌کند برای اینکه بخواهیم درست حرکت کنیم. من چند جهت ذکر را می‌کنم. اینها نکاتی است که قبل از ورود به مستندات و ادله، قبل از ورود به قلمرو و شرایط، باید دقیقاً معلوم کنیم که به اصطلاح سر چه کسی را می‌خواهیم بترسیم. اینکه عدالت هم به خدا نسبت داده می‌شود و هم به انسان؛ آیا عدالت منتسب به خدا با عدالت منتسب به انسان به یک معناست؟ عدل الهی و عدل انسانی یک معنا دارند؟ در لغت ممکن است هیچ فرقی بین اینها نباشد، اما از نظر اصطلاحی اینها یکی هستند؟ تعریفات را که اشاره کنیم، معلوم می‌شود که اینجا خیلی می‌تواند متفاوت باشد. عدل الهی خودش شعبه‌های مختلف دارد؛ در عرصه تکوین و تشریع و در عرصه جزاء، همگی قابل بررسی است. عدالت خدا در تکوینیات، در قانون‌گذاری و در مجازات. وقتی سراغ عدل انسانی می‌آییم، این یک معنایی پیدا می‌کند. اینکه در فقه وقتی به عدالت پرداخته می‌شود، از چه منظری به آن نگاه می‌شود؟ فقها به بحث عدالت چقدر پرداخته‌اند و عمدتاً در چه زمینه‌ای بوده است؛ یا اساساً قاعده عدالت یا نفی ظلم پیشینه‌ای در فقه ما دارد یا نه؟ شما الان در کتب قواعد فقهی نگاه کنید، کم نیستند قواعد فقهی که جدیداً نوشته شده است. اولین کتابی به طور رسمی در مورد قواعد نوشته شد، توسط شهید اول بود؛ در این فاصله ببینید قاعده نفی ظلم یا عدالت را ذکر کرده‌اند یا نه. غیر از این کتاب‌هایی که اخیراً منتشر شده و خیلی هم نیست، شما رد پایی از قاعده نفی ظلم یا عدالت نمی‌بینید. «العناوین» را نگاه کنید؛ کتاب‌های مرحوم نراقی، کتاب‌های شهید، اینها را ببینید. لذا با توجه به اینکه این قاعده سابقه چندانی ندارد، مهم‌تر از بحث ادله و مستندات، تعیین درست موضوع و تنقیح مناسب و خوب موضوع است. موضوع هم برای اینکه بخواهد تنقیح شود، باید معلوم شود که قاعده نفی ظلم یعنی چه و مفاد آن چیست. یعنی مثلاً نفی ظلم یا عدالت شرطیت دارد مثل اینکه امام جماعت باید عادل باشد یا همه مواردی که در آن اشتراط ذکر شده، یا اصلاً چیز دیگری می‌خواهد اینجا بگوید. مفاد قاعده عدالت و نفی ظلم چیست؟ اینها پرسش‌هایی است که قبل از بررسی مستندات و ادله باید به آن بپردازیم تا موضوع بحث به درستی منقح شود. بر همین اساس ما چند مقدمه تنظیم کرده‌ایم که ان شاء الله این مقدمات را در دو سه جلسه آینده بحث می‌کنیم تا بتوانیم با یک دید روشن و مناسب وارد بحث شویم و نتیجه درست را بگیریم.

«والحمد لله رب العالمین»